

حقیقت. نسبی نیست

در نوشته: "شما بگوئید من چه فکر میکنم؟"، که فقط به موضوع "کنگره موسس حزب کمونیست ایران" پرداخته بودم، سیر واقعی رویدادها و جدلهای نظری را در ماههای تابستان ۱۳۶۲ با آنچه سامی روشن (عثمان روشن توده)، در نزدیک به ۴۰ سال بعد (۹۹-۱۳۹۸) در لابلای طعنه و نیش و متلک، سرهم بندی کرده است، توضیح دادم. حقیقت مساله این است که خود نویسنده هم میدانند، حتی آنوقتها که او این سوی پرچین بود، "وزنه" ای نبود. نه عملیات نظامی بزرگی در کارنامه او وجود دارد و نه به طریق اولی "فرماندهی" یک تک مورد عملیات نظامی. او از نظر مصافهای سیاسی، نه صاحب نظر و نه "فعال" در طیف چپ و یا راست نبوده است. اما با انتشار "در جستجوی عدالت" به برخی از مهمترین تحولات و رویدادهای سیاسی اشاره کرده است که فرصتی به من داد تا با توضیح واقعی همان رویدادها در مقابل تحریفات و دست کاریها، زوایائی از تاریخ جدالهای سخت و سرنوشت ساز کمونیسم با ناسیونالیسم کرد بطور اخص، و مصاف بین مبانی کمونیسم با سوسیالیسم ملی، خلقی و دو خردادی را از پس این گرد و خاکها، در معرض قضاوت همه انسانهای طرفدار حقیقت بگذارم.

اگر حکایت او تا کنگره شش کومه له، با قدری اغماض رنگ و بوئی از خاطراتی را دارد که او قبل از استعفا از کومه له و حزب کمونیست ایران، خود "شاهد" آن بوده است، بخشهای پس از استعفا، که عمدتاً در بخش آخر "در جستجوی عدالت"، به عنوان یک "جمع بندی" مانند، روی کاغذ آمده اند، دیگر وقایع نگاری نیست. این بخش که در واقع جوهر کل حکایت را در خود دارد، حرف دل تمام جریانات، اعم از "قدیم" کومه له ای ها و تازه ناسیونالیست ها تا حتی کسانی است که بعدها، این بار از موضع منشویسم دو خردادی، با تکفیر مبانی کمونیسم کارگری و ترور شخصیت منصور حکمت، دور یک پلاتفرم اعلام نشده همدیگر را یافته اند.

او در طعنه و نیش و کنایه زدنهای، بزعم خود خواسته است به عنوان قهرمان در "مرکز خطر و ریسک"، ماتریال هائی را رنگ و لعاب بزند تا به همه دشمنان کمونیسم کارگری نشان بدهد که علت انشعاب کومه له اردوگاه از کمونیست کارگری ها، در شجاعت و قهرمانی کومه له ای ها از یک سو؛ و عافیت طلبی و محافظه کاری کمونیست کارگری ها از سوی دیگر، ریشه داشت. به خیال خود، در قالب یک مقایسه در انتخاب محل برگزاری کنگره شش "کومه له" و محل برگزاری کنگره سوم "حزب کمونیست ایران"، خواسته است این "کانتراست" را برجسته کند. از این دستپاچی میگذرم که در هر دو مورد، کومه له، سازمان کردستان حزب کمونیست ایران بود هنوز. او چنین نوشته است:

[کنگره ششم کومه له در بهار سال ۱۳۶۷ در اطراف شهر رانیه کردستان عراق در محلی به اسم "بوئی" برگزار گردید. محلی که در همان ایام توسط جنگندهای دولت عراق و ایران چندین بار بمباران شد. در یک مورد آن از گازهای شیمیائی استفاده بعمل آمد. که موجب جانباختن بیش از بیست نفر کادرهای برجسته و اعضا گردید. تعداد بسیار زیادی حدود ۱۰۰ نفر مسموم و زخمی گردیدند. این اتفاق بعد از فاجعه گردان شوان که در بهار سال ۱۳۶۶ اتفاق افتاد بزرگ ترین ضربه و خسارت سنگینی بود، دولت بعث عراق از برگزاری کنگره و تجمع رهبران و کادرهای اصلی و محل آن اطلاع کامل داشت. هدف از این چنین جنایتی، بدون شک ضربه زدن و

از بین بردن بخشی از رهبری حزب و کومه له و تضعیف آن بود. و در نهایت وادار نمودن ما به تمکین کردن به سیاستهای آنها. کنگره سوم حزب در راه بود. به دلایل امنیتی برگزاری کنگره در کردستان عراق مقدور نبود. تصمیم بر این شد، در محل امن تری برگزار شود. در نهایت در زمستان سال ۱۳۶۷ این کنگره در منطقه ای بسیار دور افتاده در شمال کشور سوئد برگزار گردید. [خط تاکیده‌ها همه جا، از من است]

زندگی و دورویی و "اخلاق سالم سیاسی" را ملاحظه کردید؟ کنگره کومه له علیرغم خطرات، به دلیل کومه له ای های اهل عمل و رشادت، نترس و لبخند رو به چهره مرگ، در میان آتش و خون و بمباران شیمیائی برگزار شد، در حالی که کنگره سوم "حزب کمونیست"، که به نظر میرسد برای همان کومه له ای های اهل جغرافیای کردستان، از اول هم فرمال بوده است، در "منطقه ای بسیار دور افتاده جنگلی" و در سوئد برگزار شد. ایشان که در پی آنست که خود را در مقام رهبری کومه له، قالب کند، وقتی به تعیین محل کنگره شش کومه له میرسد، خود را کنار میکشد و چنین القاء میکند که آن "پی مسئولیتی" از منصور حکمت، و در گردی ترین تعابیر از رهبری "حزب کمونیست" سر زده است. این دخل و تصرف در وقایع رو به کسانی که در متن ماجرا بوده اند، روی کاغذ نیامده اند، اینها رو به دوایری هستند که از دیر باز، به قدمت مباحث نظری مارکسیسم انقلابی، در طیف سوسیالیست های ملی از قبیل محافل راه کارگر و یاران دیرین سامی روشن در پیشگام و فدائی، "خط قرمز" داشتند. رهروان این مسیر، "پیش کسوت" هائی دارد که با براه انداختن "شورش" علیه کمونیسم کارگری، آنگاه که با پرچم دوخرداد "جنبش استعفا" از کمونیسم را راه انداختند، به شکست خوردگان و وادادگان در نقطه عطفهای تاریخ معاصر کمونیسم ایران پیوستند. اما اسناد و مدارک آن دوره، بساط این "تملق متقابل" را در صفوف تاریخ نگاران همه شکست خوردگان به هم میریزد. تعیین محل کنگره شش، توسط کمیته مرکزی کومه له تصویب شد و شخص منصور حکمت هم در "محل" بود. همان کمیته مرکزی و نویسنده ما که دوست داشت در آن روز و روزگار بفهمی نفهمی با جناح "چپ" تداعی شود، تصمیم گرفتند که برای حفظ امنیت "رفیق نادر"، او را از محل کنگره دور نگهدارند. نمیدانم معنی "وجدان سیاسی" را چگونه میفهمند؟ برای مدعی ما، حقیقت اگر به "گرد"، "گردستان"، "کومه له جنبش گردستان" و بطور کلی اگر به جغرافیای کردستان مربوط نباشد، وجود ندارد. از منظر انگیزه های درونی او، معیار صحت حقیقت های تاریخی، هویت وارونه ملی و تعصب به جغرافیای کردستان است.

این تحریکات و آژیتاسیون، برای کسانی که سختی و مرگ و شکنجه را تجربه نکرده اند، و برای کسانی که هیبت "اسلحه" را ندیده اند، لابد کارساز اند. فرض این است که کسانی که مرگ نمیشناسند، فرمانده و پیشمرگ بوده و عملیات بزرگی را در همان کردستان انجام داده اند، همگی، به "کومه له" اردوگاه تعلق خاطر داشتند و با همان قاطعیت در برابر تشکیل حزب کمونیست ایران، کماکان "کنگره اول" را اول و آخر داستان زندگی خود میدانستند و کنگره های ۲ تا ۶ کومه له، وجود خارجی نداشته اند. این دو قطبی، خیلی ساده از بنیان کاذب است. هنگام انشعاب کومه له ای ها از کمونیسم کارگری، اکثریت اعضاء و کادرهای دیرین، در سیر اختلافات و قبل از انشعاب، در طیف "چپ" و پس از آن با کمونیسم کارگری آمدند. برعکس، واقعیت این بود، که در صفوف بقول روشن توده پ.م

(یعنی پیشمرگان) اعتراضات وسیعی نسبت به اردوگاه نشینی و عقب نشینی تا عمق مناطق تحت سلطه رژیم بعث، وجود داشت. بسیاری حتی تهدید کردند که با تن دادن رهبری کومه له به زندگی اردوگاه های تعیین شده توسط رژیم بعث، "به کوه خواهند زد". جالب است بدانید که منصور حکمت در برابر تسلیم کمیته رهبری کومه له به سیر حوادث، از آن تمرد پیشمرگ کومه له که او آنان را "پرنده های آزاد" توصیف میکرد، دفاع کرد. از این نظر سرمایه گذاری بر میراثهای چله ۳۷ روزه، شرط بندی روی اسب بازنده است، چه، همه حرمت و احترامی که یاران بازیافته روشن توده در صفوف "کومه له" قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران پیدا کردند، دقیقا بخاطر فاصله گرفتن فکری و سیاسی از کل همان کنگره کذائی بود.

اما متاسفانه فکت ها به این تحریکات مدعی ما، گواهی نمیدهند:

اول. نوشته است؛

[حکومت بعث از تجمع کادرها و رهبری در کنگره ششم کومه له در اردوگاه بوتی آگاه بود و در پی ضربه زدن و تضعیف آن بود].

خیر! عوامفریبی اینجا، از سوی کسانی که بخوبی علت بمباران شیمیائی اردوگاه بوتی توسط رژیم عراق و "فاجعه گردان شوان" را میدانید، نمیگیرد. بمباران بوتی توسط رژیم عراق، پاسخ به سازش و نزدیکی رهبری کومه له به اتحادیه میهنی کردستان عراق بود. رژیم عراق آنوقتها با کومه له رابطه دیپلماتیک داشت، که به کومه له کمکهای مالی و تسلیحاتی و امکان استقرار در قلمرو حاکمیت خود بدهد. آن رابطه "بی قید و شرط" بود، اما حکومت عراق تاکید داشت که هیچ بخشی از آن امکانات مالی و تسلیحاتی و محل های استقرار کومه له، نباید در اختیار "اپوزیسیون مسلح" دولت عراق گذاشته شود. کومه له با آن پیش فرضها بود که وارد "رابطه دیپلماتیک" با دولت عراق شده بود. اما دولت عراق بطور علنی شاهد بود که محل اردوگاههای کومه له که با کسب اجازه از دولت عراق در "مناطق مُحَرَّمه" دایر شده بودند، به محل تردد و رفت و آمد نیروهای اپوزیسیون مسلح رژیم عراق تبدیل شده بودند. جلال طالبانی در یکی از آن مناطق تعیین شده، به "کنگره ۴" کومه له "دعوت" شد. دوائر امنیتی و مخابرات رژیم بعث بخوبی میدانستند که بخشی از معتمدان جلال طالبانی در رهبری کومه له، مقادیری از کمکهای مالی و تسلیحاتی دریافتی را به اتحادیه میهنی "هدیه" میدهند. روز روشن و در برابر تمامی نیروهای سیاسی ایران و عراق در آن مرزها، جلال طالبانی با هیات همراه، مدام در اردوگاههای کومه له در رفت و آمد بودند، در حالی که حتی یکبار کسی ندید که جلال طالبانی و یا کسانی از رهبری پارتی دمکرات بارزانی در اردوگاههای حزب دمکرات، که در درّه بعدی قرار داشت، ظاهر شوند. اگر دولت عراق منتظر فرصتی برای ضربه به رهبری بود، شرایط به مراتب مناسبتری برای نقشه خود را داشت. "شیرکو بیکس"، علنا در اردوگاه "مالومه" که همراه با شاعر دیگر که از شهر سلیمانیه به اردوگاه آمده بود، شعرخوانی داشت. "مربوان حلبجه ای"، بلافاصله پس از بازگشت، دستگیر و به دار آویخته شد و "بوتی" به دلیل آن نزدیکی ها با جلال طالبانی و اتحادیه میهنی، بمباران شیمیائی شد.

دوم، خود شما که در جریان "دستور" اعزام گردان شوان به اطراف حلبجه قرار داشتید؟ وجدانا و شرافتمندانه بگوئید آیا آن تصمیم و دستور، ربطی به طرح مشترک سپاه پاسداران و اتحادیه میهنی و برخی دیگر از جریانات ناسیونالیست کرد، مثل جریان تحت رهبری "حمه حاجی محمود"، برای "آزاد سازی حلبجه" نداشت؟ "نگرانی" فرماندهان قرارگاه رمضان از "حضور نیروهای اپوزیسیون" در منطقه عملیاتی از کانالهای همیشگی با اتحادیه میهنی به گوش شما نرسیده بود؟ و ک.ر کومه له به "قاصد"ها و از طریق "دوستان مشترک"، اطمینان خاطر پس نفرستاده بودند؟ خاطرات "نوشیروان مصطفی" و "شوکت حاجی موشیر" الان دیگر علنی است و جای هیچ حدس و گمانی را باقی نگذاشته اند.

نویسنده، در مورد دیگری بند را آب داده است. نوشته است:

[مدتی بود اردوگاه مالومه به نسبت گذشته نا امن تر شده بود. نیروهای قرارگاه رمضان و فرماندهان آن همراه با نیروهای اتحادیه میهنی برای اجرای عملیات مشترک علیه عراق(ضربه زدن به پالایشگاه نفت شهرکرکوک) شبانه از مسیری نزدیک به اردوگاه ما عبور و اطراق مینمودند و ما عملاً کاری از دستمان ساخته نبود... در یک مورد از این توپ بارانها تعدادی از رفقای ما جانباخته و زخمی گردیدند. عارف مولانائی کادر برجسته منطقه کامیاران و دو پ.م زن به اسامی "کژال و ویدا گرجی" که خواهر هم بودند از جانباختگان این حملات بودند.]

شوخی میفرمائید؟ شما که از جریان نقشه مشترک "آزاد سازی حلبجه" اطلاع داشتید، "ناگهان" متوجه شدید که فرماندهان قرارگاه رمضان همراه با نیروهای اتحادیه میهنی، "شبانه"، از "مسیر نزدیک به اردوگاه مالومه" عبور میکردند و "اطراق مینمودند"؟! چه شد که آن جسارت و سوپرمن مآبی، اینجا به جُبن و مَن کردن تغییر یافت؟ که زیر حرف خود و قول و قرار پنهانی تان با اتحادیه میهنی میزنید؟ من میدانم چرا "کاری از دست شما ساخته نبود"؟، بخاطر اینکه محفل معتمدین جلال طالبانی در "کمیته رهبری کومه له"، مثل رسم همیشگی آنها، در دیدارهای شخصی ورد و بدل کردن نامه های سر به مُهر، از طرف کل کومه له چراغ سبز داده بودند که دستکم در آن عملیات مشترک قرارگاه رمضان و اتحادیه میهنی "مانع تراشی" نخواهند کرد. این "کی بود بود کی بود، من نبودم" در صفوف کومه له وقت نمیگیرد، به همین دلیل پنهانی ماند. کمیته ناحیه سنندج مخالف بود، کمیته ناحیه مریوان مخالف بود، تنها جوایی که گرفتند، این بود: "اعزام گردان شوان به اطراف حلبجه دستور تشکیلاتی است". اگر اعزام رفقای "گردان ۲۲" به مناطق اطراف ارومیه، یک تصمیم ماجراجویانه بود، اما بهر حال یک سیاست را در رابطه با حزب دمکرات تعقیب میکرد. اگر "حضور در اورامان" واقعا به منظور "حضور" کومه له در تقابل با حزب دمکرات معنی داشت و قابل دفاع برای نیروهای اعزامی بود، اعزام گردان شوان به منطقه حلبجه نه تنها چنان توجیهاتی نداشت، بلکه فرماندهان وقت، از جمله فرمانده برجسته کومه له، حبیب گویلی(حبیب کیلان)، از نقطه نظر صرف نظامی و فنی و شناخت از منطقه، آن تصمیم برایشان غیر قابل هضم و فهم بود و کماکان هم غیر معقول و غیر مسئولانه تلقی شده است. چگونه بود که در جریان شرکت غیر مستقیم در عملیات آزاد سازی حلبجه، که هیچ امکانی در آنجا نداشتید، آن کار از دستتان برآمد که به قیمت فاجعه گردان

شوان تمام شد، اما برای "اطراق" قرارگاه رمضان و نیروهای اتحادیه در "نزدیکی" اردوگاه، "کاری از دستتان ساخته نبود"؟

برقراری این کانتراست بین سوپرمن های جغرافیا و محافظه کاران و ترسوهای "حرف"، به عکس خود تبدیل شد. سازش با قرارگاه رمضان و نیروی راست و محافظه کار اتحادیه میهنی، چنان جبونانه، پنهانی و توطئه گرانه بود که فقط بخشی از معتمدان سیاسی جلال طالبانی در رهبری کومه له، از آن اطلاع داشتند، و بدنه تشکیلات کومه له، و تمامی ارگانهای رسمی و منتخب و رهبری حزب کمونیست ایران، که در آن دوره تند پیچ خطرناک سکان اش هنوز در دست منصور حکمت بود، کلا از کم و کیف آن بی اطلاع ماندند. سیاست محافظه کارانه و تسلیم طلبانه "توافق" با اتحادیه میهنی در آن دوره، فقط در یک نمود خارجی، که بیشتر به یک تعارف شبیه بود، انعکاس یافت. در نامه ای به منصور حکمت نوشتند که "در نظر دارند"، یک "توافقنامه کتبی" با اتحادیه میهنی امضاء کنند. با وجود اینکه توافق در عمل از حد و مرز کاغذی گذشته بود، اما بروز علنی آن همسوئی در یک نامه، با انتقاد جدی پاسخ گرفت. کسانی که در پی "مدرک" اند، بروند در ضمائم بخوانند که "توافقنامه کتبی با اتحادیه میهنی" چه بود؟ به حافظه زنده خود مراجعه کنند که چگونه مقرهای قرارگاه رمضان به همسایگی اردوگاههای کومه له انتقال یافته بود و خیلی ها با چشم خود فرماندهان پاسداران را دور و بر اردوگاه های کومه له، میدیدند. بروید از مسئولین "چادر مهمانان" کومه له در جوار اردوگاه "ناوندی" پرسید، چگونه از افراد اتحادیه میهنی و "همراهان" آنها، یعنی فرماندهان قرارگاه رمضان، "پذیرائی" میکردند؟ جزئیات و مدارک دقیق تری میخواهید؟ بروید سیر تا پیاز ماجرا، چگونگی و شرایط قرارگاه رمضان و فرمانده وقت، "شمخوانی" را برای کمک کردن به نیروهای "گرد عراق" برای آزاد سازی حلبجه و "طرح منفجر کردن پالایشگاه کرکوک" و "مسیر" آن عملیات را در کتاب خاطرات: "نوشیروان مصطفی، حمه جاحی محمود و شوکت حاجی موشیر" بخوانید. بهر حال آن "توافقنامه" روی کاغذ امضاء نشد، اما با قربانی شدن جان باختگان بمباران بوتی، فاجعه قتل عام رفقای گردان شوان و جان باختن "عارف مولانائی" و "کژال و ویدا گرجی"؛ و با کشتار کمونیستهای کومه له و نُخبه های جنبش کمونیستی ایران، نتیجه خونین "تمکین" به سیاست محافظه کار، راست و ناسیونالیستی بر کومه له جغرافیا بودند. در قاموس اینها، تلاش برای ادامه کاری فعالیت یک سازمان کمونیستی و اقدامات برای حفظ جان و امنیت سرمایه انسانی جنبش کمونیستی، "حرف" است و "هزیمت"، و عمل؛ یعنی لاقیدی مطلق نسبت به جان انسانها و قربانی کردن همان کمونیستها در راه خاک و "آزادی خاک"، آنهم به شرطی که آن خاک در جغرافیای کردستان قرار گرفته باشد. و چه خوب شد که سیاستهای کمونیسم کارگری و بطور مشخص تصمیمات منصور حکمت، زندگی بسیاری را، مستقل از اینکه بعدها چه مسیری را از نظر سیاسی در پیش گرفتند و یا حتی سیاست را کنار گذاشتند، از نابودی و فروپاشی در راه افکار و سنتها و بند و بستها و پولتیک زندهای افراد غرق در جهالت به جغرافیا، نجات داد.

نیازی به کند و کاو در عبارات او و نشان دادن تناقضات آنها نیست. تعبیر او از کنگره ششم کومه له، و مقایسه این تعبیر با حقیتهای تاریخی آن دوره تمامی تناقضات در تک تک جملات، پاراگرافها و فصل ها و سرفصل های براءت نامه از کمونیسم را یکجا نمایندگی میکند.

در بخش سوم "در جستجوی عدالت"، در مورد کنگره ششم کومه له از جمله چنین آمده است:

[کنگره ششم یکی از کنگره هائی بود که جایگاه ویژه ای در کومه له پیدا کرد. تغییرات مهمی در استراتژی کومه له در قبال جنبش کردستان داد... با اینحال استراتژی مصوب کنگره فوق هنوز تناقضاتی را با خود همراه داشت؛ از یکطرف ما نیروهای رژیم را اشغالگر میدانستیم، تحقق عملی آن یعنی تلاش برای یک کردستان مستقل از طرف دیگر سیاست ما تلاش در جهت ماندن در چهار چوب جغرافیای سیاسی ایران بود. ... در این کنگره صحبتی از طرح و برنامه خودمختاری هم به میان نیامد و هیچ آلترناتیو خاصی هم از قبیل فدرالیسم جایگزین نگردید.] (خط تاکیده‌ها همه جا از من است)

به نظر میرسد نویسنده این سطور در توجیه علت "استعفا" ندادن از همان کنگره ششم، دارد فرمولی برای قانع کردن خویش از یکطرف، و گمراه کردن خواننده از طرف دیگر، پیدا میکند. فرض گرفته است که خواننده، نه کنجکاو است، نه اهل مطالعه و تحقیق است و نه میتواند به اسناد آن کنگره دسترسی داشته باشد. آنچنان در "آرزوهای بر باد رفته" و در دنیای حسرت‌های "درونی" غرق است که حتی از نقل عین اتفاق که خود ناظر آن بوده است، عاجز مانده و یا شاید آگاهانه خود را به کوچه علی چپ زده است. مرد مومن! کنگره شش اصلا در مورد "حق مردم کردستان" برای "استقلال" و یا "ماندن در چهارچوب جغرافیای ایران" نبود. من سعی میکنم در پایان، بزعم خود البته، به برخی از جوانب و ریشه های این نوع "ازخود بیگانگی" ناسیونالیستی، اشاره کنم.

در مورد "محل استقرار" رهبری و تشکیلات کومه له، چنین نوشته است:

[...اما همچنانکه گفته شد به مرور زمان طرح راهکارهای عملی پیشنهادی م. حکمت برای مقابله و رودروئی با مشکلاتی که در اثر پروسه خاتمه جنگ ایران و عراق بوجود آمده بودند؛ این راهکارها به هزیمت تعبیر و تلقی گردید.]

در باره "پلنوم ۱۶"، چنین نوشته است:

[پلنوم یک نشست نرمال و معمولی نبود بیشتر به یک نزاع و دادگاه محاکمه شبیه بود یا بهتر بگویم جلسه اعتراف و توبه گیری. بی پرنسیپی و اتهامات سخیف علیه همدیگر به اوج رسیده بود، شخصیت و کرامت کسی در امان نمانده بود.]

اول: این فضا، که گویا علت استعفای او در حزب بود. اصلا حقیقت ندارد. فقط به فایل ضمیمه که مربوط به کنگره شش است، مراجعه کنید.

دوم: این ژست سانتی مانتال تحمل نکردن "فضای سنگین و جلسه اعتراف گیری" زیادی نجسپ است. تصور میکنم این اصطلاح "کردی" را خوب متوجه میشود: "او میخواهد به آب بزند، اما پاهایش خیس نشوند". وجدانا و انصافا، حالا که صورت جلسات تند نویسی شده "کنگره اول کومه له جغرافیای کردستان" توسط یار غار انتشار علنی یافته اند، آیا مصداق تمام نمائی از هتک حرمت و شرافت انسانهای برجسته آن سالها را جای دیگری سراغ دارید؟ ۳۷ روز در هم شکستن انسانهای مبارزی که شکنجه ساواک آنان را از پای در نیاورد، و خورد کردن شخصیت "محمد حسین کریمی" که بطور حرفه ای هم "زندگی زحمتکشی" را در روستاهای سردشت در پیش گرفته بود، اما در

آن مناسک خفت بار، "کلاه بوقی" سرشان گذاشتند و مجد حسین برای جبران "انحرافات" خود که در آن مراسم "غسل تعمید" به آنها "اعتراف" کرده بود، خود را به کشتن داد؟ که خود "فواد" در اجرای مصوبات همان خودزنی ها و "تواب سازی"ها، بدون حفاظ خود را به دام و قتلگاه "چمران" انداخت؟

پلنوم ۱۶ اتفاقا خنثی کردن توطئه ای بود که سرجوخه های کودتا خیز برداشته بودند تا به اتمام سنتهای کنگره اول کذائی، مارکسیسم و کمونیسم کارگری را به "ابراز ندامت" وادار کنند. نامه "شعیب زکریائی" به یکی از مدافعان "ک.ر." (کمیته رهبری) کومه له را بخوانید، و از خود او پرسید که در جلسات پلنوم ۱۶ مورد اشاره "آنوقت" چه تصویری از بانیان آن توطئه گریها علیه "کمونیسم کارگری" و شخص "رفیق نادر" داشت؟ به نظر من و به نظر آنوقت زکریائی "برکناری" عناصر فعال آن یورش سازمان یافته، "سعه صدر" بود، میبایست از عضویت در کومه له و حزب کمونیست خلع شوند. اینجا نسبت حقیقت کار نمیکند، کل حقیقت را باید انکار کنند.

بعلاوه: حال که از بروز اختلافات سیاسی، روح لطیف شما "آزرده" شد، ممکن است برای خوانندگان توضیح بدهید چرا از مشاهده اختلاف بر سر "هژمونی" در "جنبش کردستان" عراق که با تصفیه ها و جنایات خونین توأم بود- که فقط در یک نمونه آن "پارلمان کردی"، بخاطر آن جنگ قدرتها توسط جلال طالبانی چی ها، به توپ بسته شد- کسی از لطافت احساسات شما، اثری ندید؟ راستی شما که از اتهامات "سخیف" سخن به میان میآورید، چرا در مورد توطئه "حمله مسلحانه" به اردوگاه رقبا و "طرح منفجر کردن" آنها توسط جریان زحمتکشانی ها، با وجود اینکه پس از بیست سال بعد از پلنوم ۱۶ روی داده اند، از آزرده گی احساسات خبری نیست؟ چرا بروی خود نمی آورد که در اختلاف بر سر طرح "فیفتی- فیفتی" بین "مام جلال"ی ها و بارزانی ها، لشکرهای "اشغالگران" ترکیه، رژیم عراق در دوره صدام و سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، به یاری فراخوانده شدند و شنیع ترین جنایات را در حق مردم "کرد" مرتکب شدند؟ خاطر تان چرا فقط از "بحث و جدل" کمونیسم کارگری با رسوبات ناسیونالیستی و خنثی سازی طرح کودتای راست آزرده میشود؟!

در باره مبانی کمونیسم کارگری چنین نوشته است:

[از لحاظ نظری در فواصل بین کنگره دوم و سوم حزب، جایگزینی بحث کمونیسم کارگری با مارکسیسم انقلابی به میان کشیده شده بود. در واقع بعنوان آلترناتیو فکری و نظری برای شرایط جدید و برای پیشروی حزب در جهت اجتماعی نمودن و کارگری کردن حزب مطرح میشد.]

بخاطر اینکه متوجه شوید که چه جدلها و سمینارها و مباحث بسیار سرنوشت ساز در باره مبانی کمونیسم کارگری و علت جدا شدن بخشی از کومه له را متوجه شوید، در سایت شخصی من به مباحث مربوط به مبانی کمونیسم کارگری مراجعه کنید. در عین حال بخاطر اینکه بروشنی بدانید که مفسر ما، "روایت" عبدالله مهتدی - در ۳۰ سال قبل- در مورد "انگیزه شناسی" منصور حکمت در جدائی ها را، به عنوان تلاش های خود در "جستجوی عدالت" قالب کرده است، به فایلهای ضمیمه رجوع کنید.

چند تناقض:

۱. کنگره شش کومه له، سند و مدرک و مصوبه دارد. این کنگره مطلقاً در مورد "استراتژی کومه له در قبال جنبش کردستان" نبود. سامی روشن اینجا آگاهانه، حتی "مشاهدات" و "تجربه" خود را تا زمانی که "پس از بحث‌های پلنوم ۱۶" از عضویت در حزب کمونیست ایران و کومه له استعفا داد، مُنکر شده است. بطور مشخص بحث و جدل در مورد اینکه آیا کومه له، و کل سازمان سیاسی و تشکیلاتی و ارگانهای رزمی، در "اردوگاه" خلاصه میشود و یا یک سازمان متکی به تشکیلات در شهرها، سازمانده تشکیلهای علنی و تحمیل آنها به صورت قانونی، سازمانی دارای حوزه ها و شبکه ها در میان کارگران و زحمتکشان، رهبر "کمونیست" اعتراضات توده ای در کردستان و..؟ موضوع بحث و جدلهای عمیق، در جلسات پلنومها، از همان پلنوم اول پس از کنگره سوم کومه له، جلسات متعدد و نامه نگاریهای فراوان بوده است. انکار آن حقایق که بخش مهمی را خود نویسنده در جستجوی عدالت ناظر و شاهد بوده است، حتی ضرورتی نداشت، کافی بود به مخاطبانش میگفت او علیرغم "اشتباهات" در گذشته و هر غفلت در آویزان شدن به کمونیسم، "ای کاش" از ابتدا با ناسیونالیسم میرفت. البته هیچکس این "حق" و رفتار را از او دریغ نمیکند که گذشته خویش را، در همان حد شخصی، لعن و نفرین کند. در مقابل باید متوجه باشد، که این نوع تصفیه حسابهای "غیر عادلانه" با گذشته خود و تاریخ دیگران، از او عنصر قابل اعتماد در میدان هر گرایشی که او قصد دارد، خود و "ظرفیت" اش را به دیده مثبت بنگرند، نمی سازد. من، بنابراین، ناچار بودم چند سند که این وارونه سازی و دست بردن به حقیقت مربوط به زندگی دیگران را رسوا میکند. ضمیمه این یادداشت کنم. با حوصله اسناد را با ادعاهائی که من زیر زمخت ترین و جعلی ترین روایت آنها خط تاکید کشیده ام، مقایسه کنید. متوجه خواهید شد که سالها قبل از او، دیگران، ابتدا زیر نامهای جعلی "حمه بوشکه" و "امین صادقی" ها و سپس علنی با نام اصلی بسیار بیشتر از اینها را گفته بودند.

اسناد ضمیمه:

در مورد پلنوم ۱۶ و یک نامه شعیب زکریانی

در باره جدائی ها از حزب کمونیست ایران

در باره بحران و انشعاب در کومه له

ریشه ها و پیشینه نقطه چرخش های سیاسی کومه له

در جستجوی عدالت، انصافا نام با مسمائی است. اما محتوای قصه، سرهم بندی کردن یک سری اتفاقات تاریخی و جعل و دستکاری آنها به منظور پرده برداری از "عدالت" مورد نظر نویسنده و یا "هیات نویسندگان" است: آنها سیاست، و هست و نیستشان را از "جغرافیا"ی کردستان گرفته اند.

من حقیقتا متوجه نیستم چرا این دوستان ما قبل اسبق، نمیتوانند جز با نفرت پراکنی و ترور شخصیت و جعل تاریخ، حتی توسل به وارونه سازی و توابع سازی از "حقیقت" زندگی خود در گذشته قابل احترام، قادر نیستند مثل هر انسان سیاسی، حرف امروز خود را به زبان بیاورند؟ چرا وقتی که میدانند تاریخ و اسناد، ادعاهای دروغین آنان را سکه یک پول میکند، به جای قدری تعمق، حتی در راستای آرمان کردایه تی و تعصب به جغرافیا، در نفرت پراکنی و ترور شخصیت کمونیستها، دندان قروچه میکنند؟ من واقعا از این تعصب در جهالت، مات و حیرانم.

اما در هر حال "تعبیر" خود را نیز دارم:

تصور میکنم این شیوه یک نوع روان درمانی به منظور از پا در نیامدن بر اثر شدت "خشم از خویش" است. گذشته خود را در خلوت مرور میکنند، می بینند، منشا قرب و احترام دیگران به آنها و حس غرور و افتخار از خود، در بُردن از مصوبات و سنتهای کنگره اول کدائی کومه له قرار دارد. می بینند که تلاش زیادی کرده اند که به خود و اطرافیان بفهمانند، از اولین کسانی بوده اند که "مارکسیسم انقلابی" را درک کرده اند، می بینند- و این بویژه در باره عثمان روشن توده صدق میکند- که با خواهش و التماس و گریه و زاری و قهر و لب ورچیدن، آنها را به کنگره موسس حزب کمونیست ایران دعوت کردند. می بینند، به هر وسیله ای متوسل شده اند، که آنان را نه تنها "ناسیونالیست" خطاب قرار ندهند، بلکه حتی سعی کرده اند نشان بدهند که در برابر سموم ناسیونالیسم کرد، "متزلزل" نبوده اند.

اما دنیای بیرون زیرو و رو شد، شوروی سابق فرو پاشید، اتحادیه میهنی و جلال طالبانی که درست در گرماگرم کشیده شدن جبهه های جنگ به مرزهای کردستان، و پس از ماجرای "انفال"، در آستانه یک "ناش بتال" دیگر بودند- و این را حالا دیگر امثال نوشیروان مصطفی مکتوب هم کرده اند-، پس از جنگ خلیج، به حکومت "اقلیم" رسیدند. خشم از آن گذشته ها بر ذهنیت کسانی که خود آگاه و با مطالعه و مصمم، مارکسیسم را انتخاب نکرده بودند و سیر خود بخودی حوادث آنان را در "چپ" جامعه قرار داده بود، شروع شد. این عصبانیت از خود، اتفاقی ساده و یا یکی دو اشتباه که از هر کسی در طول زندگی "گذشته" ممکن است سر بزند، نبود. فعالترین ایام شور و شوق سیاسی آنان با کمونیسم و سیاستهای مارکسیستی، شکوفا شده بود. در خلوت شخصی هم، چنین احساسی داشتند. و آن دوره "تولد" نو هم، یک روز و دو روز نبود. در سالها و ماههای بسیار سخت ادامه یافتند. نه فقط در برابر جنایات جمهوری اسلامی، که در برابر ناسیونالیسم کرد بطور مجسم و در جریان درگیری نظامی با حزب دمکرات، این تیپ از آدمها مدام به خود اعتماد به نفس پیدا کردند. آنان کسانی شده بودند که برای اولین بار در طول تاریخ مبارزات "ملت کرد"، هژمونی کمونیستها را نه تنها در مبارزه مسلحانه و پارتیزانی در مقابل یک دولت هار، که بر جنبش ملی و بر حزب سیاسی سابقه دار ناسیونالیسم کرد، شاهد بودند و خود، آن ارتقاء منزلت سیاسی و اعتبار کمونیسم را جزئی از رشد و تکامل خود نیز شناختند.

با تغییر در بستر مادی و اجتماعی و آن تحولاتی که به آن اشاره کردم، این طیف ماندند که چگونه با منشا قُرب و منزلت سیاسی، و حتی شخصی خویش، تصفیه حساب کنند. خشم از خود میتوانست اگر با متانت و خویشتن داری برطرف شود، پس از یک "انتقاد از خود" درونی، به انتخاب سیاسی جدیدی بیانجامد. اما، آن انتخاب جدید، چندان هم ساده نبود و موجب هیچ قُرب و احترامی نبود. بیرون از آنها، شاهد بودند که قدرت گیری ناسیونالیسم گُرد با چه چرک و خون و کثافت و جنایات جنگی و با چه تصفیه های خونین درونی همراه بوده است. این منظره، آنان را از پیوستن صریح و علنی به آن اردوگاه رسوا و بدنام از منظر "توده های ملت کرد" نیز، باز داشت و مدتی به تردید انداخت. اما ایستادن بر "سر دوراهی"، نمیتوانست دیر پا باشد. درونا گذشته افتخار آمیز را نفرین کرده بودند، اما می بایست روشی را در پیش بگیرند که نفرت از آن گذشته را از حالت شخصی و جنگ و جدال "درونی"، به "بیرون" هدایت کنند و به آن "عمومیت" بدهند. آنان به عنوان "کمونیست سابقی"، "بنیانگذار کومه له"، شکنجه شده و زندان رفته، زخم بر بدن، "از فدائی بریده و به کومه له آویزان شده" و به عنوان شاهد عینی "کمونیسم"، راهی برای روان درمانی، یافتند: "سازش با خویش" و کج کردن خشم و کینه و نفرت رو به شخص و اشخاص و سیاستی که "نان" آن گذشته ها را به دامن آنان گذاشت؛ و در نتیجه راضی کردن خود به اینکه کومه له فقط همان کنگره کذائی ۳۷ روزه اول را داشته است و از کنگره ۲ تا ۶ بطور کلی در تاریخ "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" وجود خارجی نداشته است. آن تاریخ را "منصور حکمت" و "جماعت روشنفکران سهند" جعل و اختراع کردند! تاریخ جنبش کمونیستی و نقش کمونیستهای کومه له در این "بازگشت به اصل و نسب" در آن سالهای پر تحول به کلی باید انکار شود. بازگشت، اما، میبایست ضمن فراخوان به کینه و نفرت، حتی علیه شخص خویش در آن دوران شکوه و جلال و رشد و تکامل، اول و آخر و هست و نیست کومه له نامید شود. میبایست در مناسک برائت از کمونیسم و مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری از تنها کنگره "واقعی" کومه له "جنبش کردستان"، و جایگاه ملکوتی و مقدس نقش جغرافیا در سیاست، به عنوان تنها شاخص و شناسنامه سیاسی "کومه له"، "غبار زدائی" کنند.

اما از من به شما نصیحت: آنانی که شما را جلو انداخته اند و هندوانه زیر بغل ات گذاشته اند خود آگاه اند، که باز کردن صفحات آن تاریخ، در دوره ای که مبانی کمونیسم کارگری و تصویر شخص منصور حکمت در پرتو جنب و جوش و تحرکات در ایران، در میان انبوه دانشجویان انقلابی، فعالان جنبش کارگری و عرصه های مبارزات مدنی و نافرمانی مدنی در جدالهای اجتماعی دو باره رو آمده اند و به آنها رجوع شده است، بازنده هستند. از فرط کینه، قادر نیستید بیرون آن محفل مُتجحر دو سه نفره را ببینید، اگر نه به شما یک خبر "وحشتناک" میدهم که ممکن است برایتان با آن نفرت کور، مشکل بیخوابی ایجاد کند: روی آوری به آثار منصور حکمت در این اوضاع بحرانی، در همان "کردستان" و در شهرهای ایران در مقیاسی وسیع و البته با عمق و تفکر عمیق تری مدتهاست آغاز شده است. اوضاع جهان هم خیلی با دوران هیاهوی "پایان کمونیسم" تفاوت کرده است. وقتی در "سرمایه داری با وجدان" شما، یک سیاهپوست قربانی نژاد پرستی شد، در سراسر "قاره" و "آنسوی اقیانوس"، نمادهای برده داری در حرکاتی وسیع و خیابانی بزیر کشیده شدند.

شما را بازی داده اند که در دوران سپری شده ایام به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد زیر ویران کردن شیرازه مدنی عراق در پی عملیات "توفان صحرا"، هنوز در آن مخروبه متعفن، نفرت حتی علیه گذشته قابل احترام قورت بدهید. شما ملعبه و قوچ قربانی آن مرکز نفرت از کمونیسم شده اید. هنوز متوجه نشده اید؟ میدانم به روی خود نمی آورید، اما، بهر حال به عنوان کسی که در دوره شور و شوق جوانی، احترام متقابل برای همدیگر قائل بودیم، برای این سرنوشت و عاقبت نه چندان "خیر" شما، متاسفم.

ایرج فرزاد

۱۳ ژوئیه ۲۰۲۰

لینک به مطلب: "شما بگوئید من چه فکر میکنم"